

نقش‌های جنسیتی و توسعه‌یافتگی

ناهمید مؤید حکمت

نابرابری‌ها در یک مقطع زمانی کوتاه یا بلند، توسط گروهی بر گروهی دیگر و غالباً اکثریتی بر اقلیتی اعمال می‌شوند ... اما زنان همانند سیاهان در اقلیت نیستند زیرا در سراسر جهان تعداد آنها با تعداد مردان برابر است ... درحالی‌که گویی تفاوت‌گذاری‌های جنسیتی داده‌ای زیست‌شناختی است که به لحظه‌ی خاصی از تاریخ بشریت محدود نمی‌شود (سیمون، دوبروار ۱۹۴۹: ۱۹-۲۱).

مقدمه

امروزه تحقیقات متعددی در زمینه‌ی نقش زن و توسعه صورت گرفته است که عمدتاً بر شاخص‌هایی از قبیل فعالیت‌های سیاسی، کار، تحرک، خانواده، تحصیل، بهداشت و فعالیت‌های فرهنگی تکیه دارند^۱ (مقدم ۱۳۷۴: ۸-۲۳). موضوع فوق از دیدگاه‌های علمی مختلفی نیز مورد بررسی قرار گرفته است. دیدگاه جامعه‌شناختی که توجه ما نیز بدان معطوف است از زوایای متفاوتی به نقش زن در زمینه‌ی تغییرات اجتماعی می‌نگرد. برای نمونه از دیدگاه طبقاتی، نقش‌های جنسیتی یکی از صور بازتاب قدرت می‌باشد که به موازات نابرابری‌های طبقاتی یا نژادی مطرح شده و اساساً از وضعیت اقتصادی فرد در جوامع برمی‌خیزد^۲ (انگلس ۱۹۷۵). از دیدگاه کارکردگرایی نیز متفکران جامعه‌شناس معتقدند نقش‌های جنسیتی، اساس زیستی داشته و موجب ثبات اجتماعی می‌شوند. بدین ترتیب خانواده در جامعه توسعه‌یافته، کارکرد بهتری خواهد

فرهنگ ، ۲۲ و ۲۳ ، تابستان و پاییز ۷۶ ، صص ۳۲۵ - ۳۳۶

داشت اگر یکی از اعضای آن یعنی مرد دارای نقش کلیدی و فعال در ارتباط با دنیای بیرون و عضو دیگر خانواده یعنی همسرش نقش‌های تعلیم و تربیت فرزندان و فعالیت‌های درون‌خانگی را عهده‌دار شود (پارسونز ۱۹۵۳ و نیز فریدمن ۱۹۶۳). هم‌چنین از میان پیشگامان متقدم تفکر ساختارگرایی لویی استروس بیشتر بر منشأ نابرابری نقش‌های جنسیتی تکیه کرده، قوانین مربوط بر منع زنای با محارم را منشأ نابرابری میان زنان و مردان می‌داند و معتقد است که نابرابری‌های جنسیتی در کلیه جوامع داده‌ای است اجتماعی که نه در فرهنگی خاص بلکه در ساختار اجتماعی - اقتصادی کلیه جوامع ریشه دارد (لویی استروس ۱۹۴۹). بدین ترتیب در مقابل تفکرات ذکر شده قصد ما در این مقاله تأکیدی بر ارزش و اعتبار عناصر فرهنگی در بحث پیرامون نقش‌های جنسیتی در روند توسعه، بر مبنای سؤال کلی زیر است:

«میان توسعه‌یافتگی اقتصادی جوامع و تغییر در نقش‌های جنسیتی چه رابطه‌ای وجود دارد؟»

بدون شک سؤال فوق را می‌توان از زوایای متفاوت و با روش‌های گوناگون مورد بررسی قرار داد. معمولاً گفته می‌شود که رابطه مستقیمی میان این دو متغیر وجود دارد. اما اگر بخواهیم توجه خود را بیشتر بر اهمیت پیش شرط‌های فرهنگی در توسعه معطوف بداریم به نظر می‌رسد که این دو روند همواره به موازات هم پیش نمی‌روند.

در این مقاله قصد داریم شکل‌گیری نقش‌های^۳ جنسیتی در جامعه‌ای توسعه‌یافته را از دیدگاه جامعه‌شناختی با تأکید بر اهمیت عناصر فرهنگی تحلیل کنیم^۴ (مید ۱۹۳۵: ۱۹۰-۱۹۱ و نیز ۱۹۷۵) زیرا پیش شرط‌های فرهنگی را در روند فوق اساسی می‌دانیم. بدین منظور مطالعه موردی خود را به جامعه «توسعه‌یافته» ایالات متحده آمریکا^۵ اختصاص دادیم. جامعه‌ای که از نظر تکنولوژیک یکی از پیشرفته‌ترین جوامع دنیا و از نظر حقوقی در زمینه جنبش زنان قوانین متعددی را در راه رفع تبعیضات به تصویب رسانده است؛ تا بدین وسیله دریابیم که نقش‌های جنسیتی به‌عنوان جزئی از

تار و پود شبکه مناسبات اجتماعی براساس چه ارزش‌ها و هنجارهایی در طی فرایند جامعه‌پذیری شکل می‌گیرند؟

اگر بپذیریم از طریق فرایند اجتماعی شدن است که انسان ویژگی‌های رفتاری خاص مورد پذیرش جامعه را فرامی‌گیرد و از طریق تربیت در خود تحکیم می‌کند، بررسی شکل‌گیری نقش‌های اجتماعی طی این فرایند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌گردد. در این رابطه می‌توانیم بگوییم که در جامعه مورد مطالعه، نخستین تفاوت‌گذاری در نقش‌های اجتماعی میان زن و مرد (تحت عنوان «نرینه» و «مادینه») توسط بزرگسالان از بدو تولد با تکیه بر ارزش‌های فرهنگی غالب در جامعه صورت می‌گیرد. پسران را لباس آبی رنگ و دختران را صورتی رنگ می‌پوشانند (کیلر ۱۹۹۴: ۲۶۹). سپس کودک از هجده ماهگی تا سه سالگی (اسپنسر ۱۹۸۶: ۲۱۵-۳۱۲ و نیز شیفر ۱۹۹۲: ۳۲۵) نقش‌های جنسیتی خود را می‌آموزد. یعنی هنجارهایی که در روند جامعه‌پذیری براساس آن به هر یک از جنس‌ها، نقش‌های جنسیتی^۶ متفاوتی داده می‌شود و بر مبنای آن رفتار و فعالیت‌های خاصی برای زنان و مردان تعیین می‌شود (شیفر ۱۹۹۲). به این طریق پسر بودن از دختر بودن متمایز می‌گردد. از پسر بچه‌ها انتظار می‌رود به بازی‌های باغبانی، خانه‌سازی و جنگجویی پردازند و در همان حال به دختران برای بازی، عروسک و وسایل آشپزخانه می‌دهند. (شیفر ۱۹۸۳) در همین راستا پسر بچه‌ها نقش‌های جنسیتی پزشکی، پاسبان و خلبان را ایفا می‌کنند؛ در حالی که دختر بچه‌ها بازیگر نقش‌های پرستار، مادر و خانه‌دار می‌گردند. و جالب‌تر اینکه این ایفاگری نقش غالباً توسط بزرگسالان و براساس الگوها و تصورات قالبی^۷ (سی‌ریز ۱۹۸۸) حاکم بر فرهنگ جامعه مورد مطالعه، تأیید و تشویق می‌گردد.

فرایند نقش‌پذیری جنسیتی که از بدو تولد آغاز می‌گردد از طریق حضور فرد در عرصه تلاش‌های تربیتی و آموزشی بسط می‌یابد. در استمرار فرایند جامعه‌پذیری کودک به مدرسه گام می‌نهد که این نهاد خود در انتقال ارزش‌های فرهنگی حاکم بر

جوامع نقش مهمی را ایفا می‌کند. این ارزش‌ها به‌وضوح در کتب آموزش پیش‌دبستانی در میان نقش‌های نرینه و یا مادینه مشهود است؛ به‌طوری‌که مطالعهٔ ۱۸ کتاب کودک برنده از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۱ در جامعهٔ مورد مطالعه چنین نشان می‌دهد:

۱. حضور زنان به‌طور مشخص مشهود نیست و تعداد تصاویر مردان نسبت به زنان برابر یا یازده به یک است.

۲. شیوهٔ فعالیت اجتماعی پسران و دختران به‌گونه‌ای است که پسرها در خارج از خانه فعالند در حالی‌که دختران در خانه‌اند و فعالیت آنها عمدتاً محدود به خدمت به جنس مخالف است.

۳. مردان رهبرند و زنان پیرو. مردان فعال و زنان منفعل‌اند. حتی یکی از زنان حرفه‌ای در خارج از خانه ندارند. آنان همواره در نقش مادر و همسر ظاهر می‌شوند (استنلی آیتزن ۱۹۸۹: ۲۵۲ و فریزر ۱۹۷۳ و نیز ویتزمن ۱۹۷۲: ۱۱۲۵-۱۱۴۹ و نیز کلهون ۱۹۹۴: ۲۷۷ همچنین ویلیامز ۱۹۸۷: ۱۴۸-۱۵۶). بر این مبنا به‌نظر می‌رسد که محتوای این کتاب‌ها تفاوت‌های بارزی را میان نقش‌های جنسیتی در میان دختران و پسران آشکار می‌سازد و هویت کودک را شکل می‌دهد.^۸ و از آنجایی‌که کودک از طریق این نوشته‌ها با نقش جنسیتی خود بیشتر آشنا می‌شود، تصاویر ارائه شده در این کتاب‌ها می‌توانند در فراگیری وظایف و مسئولیت‌های مربوط به نقش اجتماعی آیندهٔ او نقش به‌سزایی را ایفا کنند.

در جامعهٔ مورد مطالعه زبان شفاهی هم‌داستان با زبان کتبی مندرج در کتاب‌های درسی، تفاوت‌های موجود میان نقش زنان و مردان را تداوم می‌بخشد. در این راستا وسایل ارتباط جمعی - تلویزیون و رادیو - نیز نقش مهمی به‌عهده دارند؛ به‌ویژه آنکه «خانواده متوسط امریکایی حدود ۵۰ ساعت در هفته وقت خود را در برابر تلویزیون می‌گذرانند» (لنسکی ۱۳۶۹: ۴۹۰).

بنابراین تلویزیون با قدرت و تأثیر فراگیر خود در زندگی اجتماعی این مردم به خوبی

می‌تواند افکاربینندگان خود را درباره تکوین نقش‌های جنسیتی شکل دهد. با استناد به تحقیقات انجام شده در جامعه مورد مطالعه در تصاویر تلویزیونی، زنان به صورت کارکنان خانگی، پرستار، مدل و منشی و در مقابل، مردان در نقش‌های کارآگاه، خلبان و رهبر ظاهر می‌شوند (شیفر ۱۹۸۳).

در این رابطه گذر زمان نیز حلال مشکل نبوده است به طوری که در تحقیقات انجام شده در ۱۹۹۲ نیز به نظر می‌رسد که تفاوت‌های موجود در نقش‌های جنسیتی چندان تغییری نیافته است. در این زمینه تحقیقی که در تلویزیون امریکا، مکزیک و استرالیا صورت گرفته است نشان می‌دهد هر سه کشور الگوی مشابه و رایج فوق را درباره تصاویر جنسیتی در تلویزیون خود ارائه داده‌اند (شیفر ۱۹۹۲).

بنابراین می‌توان گفت علی‌رغم آنکه آمار ارائه شده مربوط به جامعه‌ای توسعه‌یافته است اما کماکان دختران برای پذیرش نقش‌های خانه‌داری و مادری پرورش می‌یابند و به آموزش این مهارت‌ها تشویق می‌شوند. این امر باز نمای موانع موجود از نظر فرهنگی در راه توسعه اجتماعی اقتصادی زنان می‌باشد که خود بازتاب ارزش‌های فرهنگی حاکم بر آن جوامع است. نقش‌های اجتماعی تعیین شده برای هر یک از دو جنس در مرحله تحصیلات عالی نیز وجود دارد. بدین ترتیب که به هنگام انتخاب رشته تحصیلی و کسب پایگاه اجتماعی متعاقب آن، تفاوت‌های عمده‌ای در جامعه مورد مطالعه به چشم می‌خورد.

تحقیقات انجام شده در این زمینه نشان می‌دهند که با وجود اینکه ۴۲٪ از افرادی که دیپلم متوسطه می‌گیرند را زنان تشکیل می‌دهند، ۳۷٪ آنان به درجه فوق لیسانس و تنها ۱۳٪ از آنان به درجه دکترا و یا معادل آن دست می‌یابند.^۹

از سوی دیگر براساس سرشماری‌های انجام شده در جامعه مورد مطالعه، زنان ۳۵٪ از نویسندگان و هنرمندان و همین‌طور ۳۱٫۷٪ از دبیران، ۲۷٫۵٪ از حسابداران و در مقابل ۷۱٪ از معلمان مدارس ابتدایی، ۷۹٫۸٪ از کتابفروشان، ۸۷٪

از صندوقداران، ۹۶٫۳٪ از ماشین‌نویسان، ۹۶٫۷٪ از پرستاران و ۹۹٪ از کل منشیان جامعه مورد مطالعه را تشکیل می‌دهند.^{۱۰}

این نسبت‌ها با گذر زمان تغییر محسوسی نیافته‌اند. آمار نشان می‌دهد از ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۸، تغییرات رخ داده در مشاغل به صورتی است که با وجود اینکه در ۱۹۸۸ زنان ۴۵٪ از نیروی شاغل جامعه مورد مطالعه را تشکیل می‌داده‌اند، تنها ۷٪ از کل مهندسان، ۹٪ از کل دندانپزشکان، ۲۰٪ از کل فیزیکی‌دانان و ۲۰٪ از کل حقوق‌دانان زن بوده‌اند (شیفر ۱۹۹۲: ۳۳۸). به نظر می‌رسد که اگر در جوامع توسعه یافته ظاهراً مانعی بر سر راه انتخاب رشته تحصیلی وجود ندارد و سطح آموزش همگانی در این کشورها نسبت به کشورهای توسعه نیافته بالاتر است اما در ارتقا به مدارج عالی تحصیلات علمی و انتخاب شغل غالباً جنسیت به نوعی ملاک تقسیم کار قرار می‌گیرد. و چگونگی تقسیم نقش‌ها در تقسیم اجتماعی کار نیز اساساً ریشه فرهنگی دارد.

نقش‌های جنسیتی در زمینه تصدی مشاغل کلیدی در صحنه فعالیت‌های اجتماعی نیز مجدداً آشکار می‌شود. در این رابطه و براساس آمار سال ۱۹۹۰، زنان کمتر از یک درصد از مدیران عالی حدود ۵۰۰ مؤسسه بزرگ در جامعه مورد مطالعه را به خود اختصاص داده‌اند و با وجود آنکه بیش از ۵۳٪ از رأی دهندگان را تشکیل می‌دهند که از ۱۹۲۰ در پارلمان حق رأی یافته‌اند، با این حال ۵۳٪ از کرسی‌های پارلمان را در ۱۹۸۷ اشغال کرده‌اند و در همین سال ۲۷ نفر از آنان در مقاطع بالای تصمیم‌گیری حکومتی حضور فعال داشته‌اند. (مقدم ۱۹۹۳: ۱۳) در اینجا نیز ضعف حضور زنان در سطح تصمیم‌گیری، سلطه فرهنگ مردانه مدیریتی، استمرار تأثیرات تبلیغات گذشته و عدم شناخت سهم بالقوه و بالفعل زنان در مدیریت اقتصادی باعث شده است که زنان نقش‌های عمده در تصمیم‌گیری ایفا نمایند.

از سوی دیگر با وجود آنکه در ضرورت مشارکت زنان در فرایند انتقال از جامعه‌ای توسعه نیافته به جامعه‌ای پیشرفته اتفاق نظر وجود دارد، به نظر می‌رسد که موانع و

عوامل بازدارنده‌ی اساساً فرهنگی بر سر راه تلاش اجتماعی - اقتصادی زنان موجود است، با این تفاوت که در جامعه‌ی توسعه‌یافته مورد مطالعه، مسئله‌ی محرومیت از امکانات آموزشی و تربیتی و عدم برخورداری از حقوق اجتماعی، خود نمی‌تواند به‌عنوان عامل و مانع توسعه‌ی اجتماعی زنان در پذیرش نقش‌های اجتماعی - اقتصادی برابر با مردان به‌شمار رود. در این راستا، به‌وضوح می‌توان دید که ارزش‌های حاکم فرهنگی در این جامعه سد محکمی بر سر راه مسئولیت‌پذیری اجتماعی - اقتصادی زنان فراهم آورده است.

از سوی دیگر با استناد به متون جامعه‌شناختی در دسترس درباره‌ی جامعه‌ی مورد مطالعه و با توجه به نقش‌هایی که از دوران کودکی تا فعالیت‌های شغلی و اجتماعی در مورد هر یک از دو جنس ترسیم شده است، در نهایت می‌توان گفت که از زنان انتظار می‌رود محافظه‌کار، غیرفعال، احساساتی، حساس، غریزی، وابسته و از خودگذشته برای خانواده باشند، و در زمینه‌های ورزش، سیاست و اقتصاد خود را ناآگاه و بی‌اطلاع جلوه دهند، در ضمن به انجام وظایف روزمره‌ی خانه‌داری بپردازند، به ظاهرشان نیز توجه ویژه‌ای بنمایند و اگر برخلاف انتظارات رایج در مورد نقش جنسیتی خود رفتار کنند، رفتارشان به‌صورت غیرزنانه تلقی خواهد شد.

در مقابل از مردان انتظار می‌رود تصمیم‌گیرنده، جسور، متفکر، متکی به خود، منطقی، کاردان، مستقل و تهاجمی باشند. آنان باید عواطف کمی از خود نشان بدهند، نان‌آور خانه بوده و در مورد موضوعات مهم زندگی و کار تصمیمات جدی اتخاذ نمایند و در نهایت مشاغل کلیدی را در سطح کشور اشغال کنند (رابرستون ۱۹۸۰: ۲۳۶-۲۳۷).

این امر که مردان قوی و نیرومند هستند و بدین دلیل باید مشاغل مخاطره‌انگیز و حساس را اختیار کنند، برخاسته از حضور تصورات قالبی جنسیتی رایج در آن جوامع در مورد رفتارهای جنسیتی زنان و مردان است. اهمیت اندیشه‌های فوق‌الذکر هنگامی نشان داده می‌شود که دریا بیم زنان از زمره‌ی مهم‌ترین نیروهای شکل‌گیری فرایند توسعه جوامع در همه‌ی حوزه‌های علمی، فنی و اقتصادی هستند و بدون مشارکت وسیع و فراگیر آنان در ابعاد

علمی و فرهنگی، جریان توسعه در جوامع با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو خواهد شد.

نتیجه‌گیری

در راستای پاسخ‌یابی به سؤال خود که در واقع به رابطه میان توسعه‌یافتگی و تغییر در نقش‌های جنسیتی در جامعه توسعه‌یافته است و با استناد به بررسی‌های موجود که توسط متخصصین این جوامع صورت گرفته است می‌توان گفت در جامعه «توسعه‌یافته» مورد مطالعه (امریکا) نیز جنسیت در تعیین نقش‌های اجتماعی اهمیت به‌سزا دارد. بر این مبنای وجود آنکه در این جامعه، خانواده دیگر صاحب اختیار نظام سیاسی نیست و خویشاوندگرایی دیگر الگوی عمده‌ای در این رابطه محسوب نمی‌شود اما غالباً می‌بینیم که نقش‌های جنسیتی از بدو تولد، در آموزش پیش‌دستانی و دبستانی، در تحصیلات عالی، در انتخاب شغل و در کسب مشاغل کلیدی و در رسانه‌های گروهی، در چارچوب دیوارهای نقش‌های مورد انتظار کلیشه‌ای تعیین می‌شوند.

امروزه با وجود آنکه در کشور مورد مطالعه، در کنار مشارکت زنان در اقتصاد ملی و به همت کوشش‌های سازمان‌های بین‌المللی برای شناساندن سهم زنان در توسعه ملی از یک سو و تأثیرات جنبش‌های زنان از سوی دیگر، سطح برخی از نابرابری‌ها به‌ویژه نابرابری‌های حقوقی میان زن و مرد کاهش یافته است و زنان در فعالیت‌های اقتصادی سهم به‌سزایی ایفا می‌کنند اما نباید چنین تلقی نمود که نقش‌های جنسیتی در عمل نیز متأثر از این تحولات حقوقی، تغییر به‌سزایی یافته‌اند و کاملاً دگرگون شده‌اند.

در این رابطه می‌توان گفت که با وجود ارتباط منطقی میان تغییر در قوانین و تغییر در نقش‌ها همواره قوانین با سرعت بیشتری تغییر می‌یابند در حالی که تغییر در عناصر فرهنگی امری فوری و آسان نمی‌باشد. به بیان دیگر چنین به نظر می‌رسد که نقش‌های اجتماعی در جامعه «توسعه‌یافته» مورد مطالعه به میزان قابل توجهی براساس جنسیت‌ها تعیین می‌شوند و زنان و مردان، به دلیل تصورات جنسیتی قالبی سنتی که در تاروپود

فرهنگ مردم ریشه دوانده‌اند، در صحنه اجتماعی به صورت نابرابر حضور دارند. اگرچه پیش‌کسوتان جامعه‌شناسی نظیر (اسپنسر ۱۸۸۷)، (تونیس ۱۸۸۷) و (دورکیم ۱۸۹۲) معتقد بودند با پیشرفت جوامع دیگر از تأکید بر ویژگی‌های جنسیتی کاسته می‌شود (اسملسر ۱۹۸۸: ۲۹۵)، جامعه‌شناسان متأخر که جایگاه زنان را در روند توسعه مشاهده می‌کنند تحقیقات خود را پیرامون دو بحث اساسی متمرکز می‌نمایند: دسته‌ای بر توانایی‌های یکسان جنسیتی تکیه می‌کنند و دسته دیگر به تفاوت‌ها از نظر قدرت، فعالیت و تفکر تأکید می‌ورزند (اسملسر ۱۹۸۸: ۳۱۴).^{۱۱}

در اینجا بحث ما بر سر قبول توانایی‌های یکسان و یا انکار تفاوت‌های جنسی نیست بلکه تکیه ما بر اهمیت توجه به آن دسته از تفاوت‌های فرهنگی-اجتماعی اکتسابی است که منجر به تفکیک نقش‌های اجتماعی براساس جنسیت می‌شوند. در واقع، براساس این تفاوت‌ها، ذهنیت‌ها و باورها شکل گرفته و انتظارات رفتاری از اعضای جامعه به‌خصوص از بدو تولد تا کسب مشاغل کلیدی تعیین می‌شوند.

در این زمینه می‌توان گفت توسعه روندی است که تمام ابعاد ساختار اجتماعی را در بر می‌گیرد. اگرچه این روند چند بُعدی با تجدید سازمان و سمت‌گیری مختلف نظام اقتصادی همراه است، اما علاوه بر بهبود وضع تولید و درآمد، دگرگونی‌های اساسی در ساختار نهادی جامعه، در نگرش‌ها و در اغلب موارد عادات، رسوم و باورها نیز به همراه دارد (سی‌ریز ۱۹۷۲: ۲).

از این بحث چنین استنباط می‌شود که مسئله تغییر در باورها اهمیت ویژه‌ای در ارتباط با تعیین نقش‌های جنسیتی در جامعه دارد و با دگرگونی ذهنیت‌ها و باورها است که می‌توان الگوهای رایج جنسیتی را به گونه‌ای دیگر مشخص نمود. بر این مبنا اعتقاد ما بر این اصل استوار است که توسعه‌یافتگی صرفاً اقتصادی ضرورتاً عامل تعیین‌کننده‌ای در تغییر نقش‌های جنسیتی در یک جامعه به اصطلاح «مدرن» نیست بلکه این امر نیازمند تغییر در الگوهای فکری حاکم بر جوامع است که خود مستلزم تلاش درازمدت و همه‌جانبه می‌باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. امروز موضوع نقش زن در توسعه مورد بحث عمومی است به طوری که مؤسسه جهانی تحقیق درباره جنبه‌های اقتصادی توسعه در هلینکی برنامه‌ای برای پژوهش در مورد زن و توسعه تدوین کرده است.
 ۲. از دیدگاه طبقاتی، نقش‌های جنسیتی عمدتاً در رابطه با طبقه‌ای است که فرد بدان تعلق دارد. این امر نه تنها جایگاه زن را در روند تولید و دنیای کار، بلکه معیارهایش را در رابطه با شیوه نگرش وی تعیین می‌نماید. از آنجایی که از این دیدگاه وضعیت اقتصادی نقش تعیین کننده دارد، طرفداران این نظریه بر این عقیده‌اند که با افزایش حضور زنان در بازار کار، آنان برابری‌های بیشتری از نظر اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کسب می‌کنند که این امر منجر به حل تفاوت‌های اجتماعی بر اساس جنسیت می‌شود.
 جهت اطلاع بیشتر درباره مسئله زن از دیدگاه «ثوری تضاد» رجوع شود:

Hacker Helen, 1951, Women as a minority group, social forces, Randall collins.

۳. کلمه نقش در جامعه‌شناسی همان معنایی را دارد که ما در زمینه نمایش برای آن قایلیم. به عبارتی، موقعیت یا وضع خاصی می‌باشد که بوسیله فرد معینی تحقق می‌یابد و مستلزم برخی رفتارهای مشخص است. اما در زندگی حقیقی بر خلاف نمایش‌های روی صحنه، این امکان وجود دارد که فرد به طور هم‌زمان چند نقش مختلف را بر عهده داشته باشد که اگر آن نقش‌ها با انتظارات متعدد وی هماهنگی نداشته باشند، فرد دچار تعارض می‌شود.

۴. مارگریت مید، در تحقیقات خود تفاوت‌های جنسیتی بر اساس عامل زیستی را رد کرده است و بر اهمیت شرایط فرهنگی در شکل‌گیری روابط بین جنسیتی تأکید می‌ورزد. در اثر معروفش تحت عنوان:

Sex and Temperament in tree primitive societies

سه قبیله مختلف در گینه جدید را مورد مطالعه قرار می‌دهد. در یکی از آنها Arapesh هم مردان و هم زنان دارای نقش‌هایی هستند که در جوامع ما از زنان انتظار می‌رود. در قبیله Mundugumor هم مردان و هم زنان دارای نقش‌هایی می‌باشند که در جوامع ما از مردان انتظار می‌رود. در قبیله Tchambuli مردان نقش‌های زنانه و زنان نقش‌هایی که مردان در جوامع ما دارند ایفا می‌کنند.

۵. جامعه مورد مطالعه، ایالات متحده آمریکا می‌باشد. انتخاب این جامعه به عنوان جامعه مورد مطالعه از این رو است که نخست این کشور از نظر فن‌آوری یکی از پیشرفته‌ترین جوامع دنیا، و دو دیگر آنکه در زمینه حقوقی قوانین بی‌شماری را در راه رفع تبعیضات آموزشی، تربیتی و نیز ایجاد فرصت‌های شغلی مناسب با قابلیت‌های زنان، عدالت و مشارکت در امور سیاسی-اجتماعی هم‌پای مردان، به تصویب رسانده است. برای اطلاع بیشتر در این زمینه رجوع شود به:

Borcelle Germain, 1985, Metiers au feminin, paris Unesco, p. 112-113.

۶. در اینجا لازم است که میان هویت جنسی و نقش‌های جنسیتی تفاوت گذاشت. مفهوم هویت جنسی بر این

اساس است که یک فرد مرد و یا زن متولد می‌شود.

نقش‌های جنسیتی هنجارهایی است که در روند اجتماعی شدن بر اساس آن به هر یک از جنس‌ها، نقش، متفاوتی داده می‌شود که بر مبنای آنها رفتار و فعالیت‌های خاصی برای افراد تعیین می‌شود.

۷. از دیدگاه روان‌شناسی اجتماعی، تصورات قالبی، هر نوع باور تعمیم یافته به حد اغراق و اغلب نادرست درباره‌ی گروهی از مردمان است که بر پایه‌ی آن چنین می‌پندارند که همیشه افراد آن گروه از ویژگی معینی برخوردارند. مثلاً این تصور قالبی که همه مردان هم‌جنس‌خواه ظاهری زنانه دارند.

۸. برای اطلاع بیشتر در این زمینه رجوع شود به آنکینسون، رتال؛ آنکینسون ریچاردس. هودگارد ارنست ۱۹۷۰، زمینه‌ی روان‌شناسی، ترجمه‌ی دکتر محمد تقی براهنی و دیگران، انتشارات رشد، جلد دوم، چاپ سوم.

برای اطلاعات بیشتر درباره تفاوت‌های جنسی در کتب درسی در جامعه مورد مطالعه رجوع شود به:

Nancy frazier and Myra sadker, 1973, sexism in school and society, New York, Harper & Row.

Leonore J. weirzman et al «sex role socialization in picture Books for Preschool children», American Journal of sociology, 77 (may 1973). pp. 1125 -1149.

Calhoun Craig, light Donald, Keller, suzanne, 1994, Sociology. Mc Graw Hill. Sixth Edition.

Williams, J. Allen, Jr, Joetta A Vernon, Martha C. Williams, and Karen Matecha. 1987, sex role socialization in picture books. An update Social science quarterly. 68 March. pp. 148-156.

9. Statistical Abstract of the United States 1978. p. 516.

10. US. Bureau of the Census, Statistical Abstract of the United States, 1978. (Washington, D.C. US government, Printing Office, 1978) pp. 419-421.

۱۱. از جمله جامعه‌شناسانی که بر توانایی‌های یکسان میان دو جنس تکیه می‌کنند می‌توان افراد زیر را نام برد.

Pleck. 1981, Maccoby and Jacklin 1974, Coser 1986.

دسته‌ای دیگر که بر تفاوت تأکید می‌ورزند عبارت‌اند از:

Block 1976; Beibly and Baron 1986; Bernard 1981; Henley 1977; Gilligan 1982; chodorow 1978; Rossi 1985; ortner 1974.

منابع

الف . فارسی

لنسی گک، ج. ۱۳۶۹. سیر جوامع بشری، ترجمه ناصر موفقیان، تهران: سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.

ب . لاتینی

- Borcelle germain. 1985, *Metiers au feminin*, Paris: unesco
- Spencer, cahill. 1986 language practices and self definition: *The case of gender Identity acquisition* Sociological quarterly.
- Calhoun, Craig. Light, Donald. Keller, suzanne. 1994. *sociology*, New York: Mc Graw Hill Inc.
- De Beauvoir, simone. 1949 *Le Devxieme sexe*, tome 1 paris: gallimard.
- Engels, Frederic. 1975, *L origine de La famille*, Paris: Editions sociales.
- Friedman/ Betty. 1963, *La femme mystiffee*, paris: gouthier.
- Haker, Helen. 1951/ *Women as a minority group*/ New York: Randall Collins.
- Leonore, J. Weitzman. may 1972, *sex role socialization in picture books for preschool children* American Journal of sociology, No 77.
- Levi Strauss, J. Claude. 1949, *les structures elementaires de la parenté*, paris: PUF Mead margaret. 1975, *Male and female*, New York: Morrow.
- Mead, Margaret, 1935, *Sex and Temperament in three primitive societies*, New York: Morrow.
- Mogadam, valentine, 1993, *Modernizing women Gender and social change in the middle East* New York: lynne, rierner publishers Inc
- Parsons, Robert and Bales, F. 1953, *Family socialization and interacion process*, New York: free press.
- Roberston, 1980, *Social problems, second edition* New York: random House.
- Stanley, eitzen with Baca Zinn, Maxime. 1989/ *Social problems*/ Fourth Edition / boston: Allyn and Bacon schaffer/ Richard. 1992, *Sociology*, New York: Mc Graw Hill.
- Smelser/ Neil J. 1988, *Handbook of sociology*, Newbury park: sage publications.
- Sears/ david. 1972, *The meaning of development in development Theory*, Ny: David lehman.